بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 27/12/93

جلسه 1137

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استصحاب وجوب بود در مواردی که مکلّف عاجز می شود از اتیان به بعض أجزاء واجب. البتّه این استصحاب در جایی است‌که در اول وقت قادر باشد بر تمام أجزاء، و الا اگر از اول وقت عاجز باشد از بعض أجزاء، شکّ در حدوث وجوب خواهد بود.

کلام محقق نائینی در جریان استصحاب برای عاجز از اول وقت و نقد آن

محقق نائینی فرموده است‌ که چون ما استصحاب می کنیم در مجعول کلی، بنابراین وقتی استصحاب می کنیم در حکم کلی نیازی نداریم که فرض کنیم وجود موضوع را در زمان سابق، پس می توانیم حتی در فرضی که از ابتداءِ وقت عاجز بوده مکلّف نسبت به بعض أجزاء، ما این استصحاب حکم کلی را جاری ‌کنیم.

اقول: این فرمایش عجیبی است، آقا! درست است‌که استصحاب می کنیم در اینجا به نحو استصحاب در شبهات حکمیّه، و لکن شکّ در نسخ که نداریم، استصحاب جعل در موارد شکِ در نسخ که نمی خواهیم بکنیم، می خواهیم استصحاب کنیم بقاء حکم فعلی را نه بقاء جعل را، پس باید یقین به وجود حکم فعلی داشته باشیم در زمان سابق تا آن را استصحاب کنیم، و ما اگر فرض نکنیم که این مکلف در اول وقت قادر هست بر تمام أجزاء واجب یقین به حدوث وجوب در حق او نداریم، باید یقین به حدوث این حکم پیدا کنیم بعد در أثناء وقت که عاجز شد از اتیان به بعض أجزاء استصحاب کنیم بقاء وجوب را نسبت به بقیه أجزاء به نحو استصحاب در شبهات حکمیه، اینطور نیست که استصحاب در مجعول کلی و استصحاب در شبهات حکمیه نیاز به وجود موضوع در خارج نداشته باشد، بلکه ما باید در غیر مواردی که شک در نسخ جعل داریم فرض کنیم که در زمان سابق موضوع موجود شد و حکم فعلی شد بعد استصحاب کنیم بقاء این حکم را.

البتّه شبهه، شبهۀ حکمیه است نه شبهۀ موضوعیه، فرض وجود موضوع در زمان سابق کافی است، اما جایی که از اول وقت فرض کنید مکلّف عاجز بود از بعض أجزاء مرکّب، أصلا فرض وجود موضوع هم نشد، یقین به حدوث وجوب نداریم تا بخواهیم استصحاب کنیم بقاء این وجوب را نسبت به بقیّة الأجزاء.

پس این استصحاب بقاء وجوب مختص است به جایی که اول وقت مکلف قادر باشد بر جمیع أجزاء ثم طرأ علیه العجز، نسبت به کسی یقین هست که اول وقت یا أثناء وقت قادر باشد بر جمیع أجزاء، و الا اگر از اول وقت تا آخر وقت عاجز است از یکی از أجزاء مرکب و شک در أصل حدوث وجوب است نسبت به او، ما چطور استصحاب کنیم بقاء وجوب را؟ اما در جایی که اول وقت قادر باشد بر جمیع أجزاء بعد عاجز بشود از بعض آن أجزاء، در این صورت استصحاب بقاء وجوب موضوع دارد، منتهی این استصحاب استصحاب در شبهات حکمیّه است، کسانی که استصحاب در شبهات حکمیّه را قبول دارند می توانند از این استصحاب بقاء وجوب سخن بگویند.

تقریب اول استصحاب

سه تقریب برای استصحاب وجوب بود، تقریب اول این بود که ما استصحاب کنیم بقاء وجوب این أجزائی را که مقدور هست، مثلا اول وقت ده جزء نماز مقدور بود، در أثناء وقت یک جزءش غیر مقدور شد، استصحاب کنیم بقاء وجوب این نه جزء را.

در جواب گفته شد که این استصحاب کلی قسم ثالث هست، چون وجوبی که متیقن الحدوث است نسبت به این نه جزء، وجوب ضمنی است که آن مرتفع شد یقینا، شک در حدوث وجوب استقلالی آن داریم.

اشکال محقق عراقی بر استصحاب بقاء جزءیت جزء غیر مقدور و نقد آن

مرحوم محقق عراقی فرموده است‌که ما اشکال دیگری می کنیم به این استصحاب، و آن این است‌که استصحاب بقاء جزءیت آن جزء غیر مقدور أصل سببی است، قبلا آن جزء دهم -زمانی که مقدور بود- یقینا جزء بود استصحاب می گوید هنوز هم جزء است، و لازمه بقاء جزءیّت جزء دهم -که الآن غیر مقدور شده- این است‌‌که تکلیف به باقی أجزاء رفع شده است.

اقول: این فرمایش تمام نیست، اولا: تسبّب شرعی نیست، لازم عقلی بقاء جزءیت این جزء دهم -که الآن غیر مقدور شده-، ارتفاع امر و تکلیف هست از بقیّة الأجزاء، لازم شرعی و أثر شرعی آن نیست، بلکه تلازم عقلی است.

ثانیا: کدام جزءیت معلوم الحدوث و مشکوک البقاء است تا استصحاب بکنید آن را؟ اما جزءیت برای واجب فعلی بله آن متیقن الحدوث است اما متیقن الارتفاع هم هست، دیگر این جزء دهم جزء واجب فعلی نیست یقینا، اگر مرادتان از جزءیت ملازمه باشد بین امر به مرکّب و امر به این جزء، (که تعبیر می کردیم: یک معنای جزءیت ثبوت الملازمة است بین وجود کلّ و وجوب این جزء که تعبیر می کنیم "کلما وجب الکل وجب هذا الجزء معه"، اگر مرادتان این قضیّه شرطیّه است) که این، حالت سابقه متیقّنه ندارد، اگر این جزء فقط در حالت قدرت جزء باشد ولی در حال عجز جزء نباشد ملازمه تشکیل نمی شود، "کلما وجب الکل وجب هذا الجزء معه" درست نمی شود، متیقن الحدوث نیست این ملازمه، اگر في علم الله این جزء از أجزائی است که تا مقدور هست واجب است و اگر مقدور نباشد بقیة الأجزاء واجب خواهد بود، پس ملازمه ثابت نیست که "کلما وجب الکل وجب هذا الجزء معه"، نخیر یک فرضی هست که این مرکب واجب باشد و لکن این جزء با آن واجب نشود، و آن در جایی است‌که این جزء غیر مقدور بشود.

پس اگر مراد از جزءیت جزءیت واجب فعلی است ارتفع یقینا، اگر مراد از جزءیت قضیه شرطیه است که "کلما وجب الکل وجب هذا الجزء معه" این مشکوک الحدوث است، پس چه چیزی را استصحاب می کنید؟ این تقریب اول استصحاب وجوب بود.

تقریب دوم استصحاب

تقریب دوم: دیروز مطرح کردیم که گفتند اگر آن جزء غیر مقدور مقوم مرکب نباشد بلکه از حالات باشد عرف تسامح می کند، بود و نبود آن مضرّ به جریان استصحاب نیست، مثل اختلاف حالات در مستصحب در سایر موارد، که این را جواب دادیم.

تقریب سوم استصحاب

تقریب سوم برای استصحاب وجوب: این که بگوییم ما احتمال می دهیم که از اول وقت واجب باشد این ده جزء تعیینا، احتمال هم می دهیم که از اول وقت جامع بین این ده جزء و یا نه جزء در حال عجز از جزء دهم این جامع واجب باشد، این احتمالش هست، ما احتمال می دهیم شارع گفته یجب الاتیان بهذه الأجزاء العشرة تعیینا، احتمال هم می دهیم از اول وقت گفته یجب الجامع بین الأجزاء العشرة او الأجزاء التسعة في حال العجز عن الجزء العاشر، اگر امر مولی تعلّق گرفته بود به آن اکثر یعنی به آن ده جزء یقینا مرتفع شده، اگر تعلّق گرفته بود به این جامع یقینا باقی است، چون یک عِدل آن مقدور هست، یک عِدل این جامع عبارت بود از تسعة الأجزاء في حال العجز عن الجزء العاشر که الآن ما عاجزیم از جزء عاشر، استصحاب می کنیم بقاء جامع وجوب را که مردد هست که متعلقش اکثر یعنی آن ده جزء است یا متعلقش جامع است، ما استصحاب می کنیم کلی وجوب را.

و این استصحاب کلی قسم ثانی است نه کلی قسم ثالث، همان وجوب حادث اول وقت مردد است بین فرد مقطوع الزوال اگر وجوب رفته است روی ده جزء، و یا فرد مقطوع البقاء اگر وجوب رفته است روی جامع، اگر وجوب برود روی جامع این تکلیف تکلیفِ مالایطیقون نیست، اگر تکلیف برود روی خصوص ده جزء این الآن می شود مالایطیقون، چون من عاجزم از اتیان این ده جزء با هم، ولی اگر تکلیف رفته باشد روی جامع به صرف اینکه یک عِدل این جامع غیر مقدور بشود این تکلیف به مالایطیقون نیست، تکلیف به مالایطیقون این است‌که ما از متعلّق تکلیف عاجز بشویم، جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است، اگر امر رفته باشد روی جامع یک عِدلش غیر مقدور شده یعنی ده جزء، عدل دیگرش که نه جزءِ در حال عجز از جزء دهم است او مقدور است، الجامع بین المقدور و غیر المقدور مقدورٌ، رفع مالایطیقون که آن را بر نمی‌دارد، و لذا اگر جامع واجب باشد هنوز هم وجوب استمرار خواهد داشت، ولی اگر ده جزء واجب باشد وجوب مرتفع شده است، استصحاب کلی وجوب می شود استصحاب کلی قسم ثانی.

اقول: و لکن این استصحاب هم اشکال جامع بین ما یقبل التنجیز و مالایقبل التنجیز در آن هست، چرا؟ برای این‌که کلّی وجوب استصحاب شد اما آیا ثابت کردید که این وجوب تعلّق گرفته است به جامع؟ این را که نتوانستید ثابت کنید، این أصل مثبت شد، پس محتمل هست که این وجوب متعلقش اکثر یعنی ده جزء باشد، و اگر متعلقش ده جزء باشد قابل تنجیز نیست چون غیر مقدور است.

پس استصحاب وجوب طبق هر سه تقریب مشکل دارد

{سؤال: در موارد عجز عرفی هم قابل تنجیز نیست؟ جواب: در موارد عجز عرفی هم چون رفع مالایطیقون داریم پس یقینا این اکثر تکلیفش مرتفع است تعبّدا و نه وجدانا، چون معقول هست بقاء تکلیف به أکثر در فرض عجز عرفی، ولی رُفع مالایطیقون می گوید اگر تکلیف به اکثر باشد رفع شده است، و لذا باز می شود جامع بین مایقبل التنجیز و مالایقبل التنجیز، چون أماره داریم که اگر این وجوب به اکثر تعلق گرفته یقینا تعبّدیا به برکت رُفع مالایطیقون می شود استصحاب کلّی وجوب جامع بین مایقبل التنجیز و مالایقبل التنجیز}.

{سؤال: بنابر این‌که وجوب قضاء به امر اول باشد، وجوب اکثر اثر ندارد؟ جواب: این‌که شما می فرمایید خلف فرض است، فرض این است‌که شما قادر بر اکثر در خارج وقت هستید آنوقت بحث به لحاظ خارج وقت می شود اقل و اکثر، بحث ما در داخل وقت است، بحث خارج وقت که بحث دیگری دارد، ربطی به قاعدۀ میسور ندارد}.

قاعدۀ خاصّۀ‌ میسور در باب نماز و نقد إطلاق آن

اما روایات قاعدۀ میسور: ما یک قاعدۀ میسور عامّه داریم، و یک قاعدۀ میسور خاصّه در باب نماز داریم که صحیحۀ زراره راجع به مستحاضه می گوید "تصلّي و لاتدعی الصلاة بحال فإن رسول اللّه قال الصلاة عماد دینکم"، یکی هم صحیحۀ عبد اللّه بن سنان است در باب نماز "إنّ اللّه فرض الرکوع و السجود ألاتری لو أنّ رجلا دخل في الإسلام لایحسن أن‌ یقرأ القرآن أجزءه أن‌ یکبّر و یسبّح و یصلّي" که مفاد این صحیحه این است که شاهد بر اینکه قرائت فاتحة الکتاب رکن نیست در نماز این است که اگر عاجز شدید از قرائت فاتحة الکتاب تکلیف به نماز ساقط نمی شود، بجایش باید تسبیح بگویید، بر خلاف رکن، رکن اگر غیر مقدور شد تکلیف به نماز ساقط می شود منتهی رکن أعمّ از اختیاری و غیر اختیاری، رکوع اختیاری و إیمائی هر دو اگر غیر مقدور شد از این صحیحه استفاده می شود تکلیف به نماز ساقط است، و لکن اگر عاجز شدید از رکن اختیاری یا عاجز شدید از غیر رکن آنوقت تکلیف به نماز ساقط نمی شود، و لذا فاقد الطهورین طبق این روایت تکلیف ندارد، چون عاجز است از جامع رکن، طهارت از حدث چه اختیاری آن که وضوء است چه اضطراری آن که تیمم است غیر مقدور که شد طبق این صحیحه دیگر شما مکلف نیستید به نماز، و همینطور طبق صحیحۀ زراره که " انها لاتدعی الصلاة بحال"، لاصلاة الا بطهور می گوید که این نماز فاقد الطهورین نماز نیست و تکلیف ندارید، و لکن نسبت به سنن نماز یعنی غیر فرائض نماز بله استفاده می شود قاعدۀ میسور خاص، یا نسبت به ارکان اختیاری اگر عاجز شدی ثابت می شود تکلیف به ارکان اضطراری، در نماز اینطور هست.

#### قاعدۀ عامّۀ میسور و بررسی روایت "ما لایدرک کلّه لایترک کلّه"

اما مشهور قاعدۀ میسور عامّه را نسب إلیهم که قبول کرده اند، سه تا روایت هم به نفع این‌ها مطرح شده است:

یکی ما في الغوالي عن علی علیه السلام: "ما لایدرک کلّه لایترک کلّه".

 تقریب إستدلال این است که گفته می شود: این روایت اطلاق دارد دو فرض را می گیرد:‌ یکی فرضی که امر شدیم به کلی، امر به کلی به نحو مطلق الوجود، مثل "اکرم کل عالم" عجز از بعض افراد آن سبب سقوط وجوب بقیّة الافراد نیست، این مطلب واضحی است، در امر به مطلق الوجود عجز از بعض افراد سبب سقوط تکلیف به افراد دیگر قطعا نیست.

مورد دوم امر به کل و مرکب که با عجز از بعض أجزاء آن ساقط نمی شود، مالایدرک کلّه یک مرکّبی که ده جزءش را نمی توانی انجام بدهی لایترک کلّه نباید تمام أجزائش را ترک کنی، آن‌ مقدار که می توانی انجام بده، می شود قاعدۀ میسور، این مورد دوم قاعده میسور است.

اقول: ما غیر از اشکال سندی -که أصلا سند ندارد این حدیث- یک اشکال دلالی هم داریم:

و آن این است که فرموده "مالایدرک کلّه"، صرف این‌که من قادر باشم بر نه جزء نمی گویند تو می توانی درک کنی بعض واجب را، عرف نگاه می کند به تعدد مطلوب و تعدد ملاک، و الا مثلا آبگوشت می خواهیم بپزیم گوشت نیست بگوییم "مالایدرک کلّه لایترک کلّه" نخود بریز و آب هم بجوشان بعد هم موقع خوردن دستت را بگذار داخل آن با دستت بخور، هر وقت دستت داخل این آب است می شود آبگوشت، آقا! یک ملاک‌هائی هست که اگر این ملاک بسیط است وقتی شما نتوانید آن ده جزء واجب را که دخیل در این ملاک است انجام بدهی عرف می گوید اصلا عاجزی بطور مطلق، دیگر این ملاک قابل تحصیل نیست، حتّی عنوان‌هایی که عرفا مقوّم نیستند برای صدق عنوان ولی مقوّم ملاکند، آقا! روزه ین است‌که ما از اکل و شرب و جماع و اینها اجتناب کنیم، آقا! من عاجزم از اجتناب از خوردن آب، سنگ کلیه دارم باید حتما آب بخورم، اما راجع به إجتناب از مأکولات و نساء هرچه بخواهید در خدمتتان هستم، یکماه که سهل است، بگو یک‌سال، اما آب را نگویید نخور، ولی عرف می گوید کی گفته که شما می توانی درک کنی بعض صوم را؟ مگر به ظاهر این است‌که این صوم ده جزء دارد یک جزءش را قادر نیستی نه جزء دیگر را قادری بعض صوم را درک می کنی؟ هیچ عرف اینجا نمی گوید بعض صوم را درک می کنی، و لذا اگر هم شکّ کنیم که می توانیم بعض صوم را درک کنیم با اجتناب از آن نه جزء دیگر صوم می شود تمسّک به عامّ در شبهۀ مصداقیّه.

"ما لایدرک کلّه لایترک کلّه" یک بیان عرفی است، جاهایی که ما می توانیم درک کنیم بعض مطلوب را بله معلوم است‌که نباید به خاطر عجز از بعض دیگر مطلوب ما صرف نظر کنیم و انجام ندهیم آنچه را که انجام توان آن را داریم، ولکن صرف این‌که یک واجبی ده جزء دارد یک جزءش غیر مقدور شده و نه جزء مقدور است نمی گویند شما قادری بر درک بعض واجب، آقا! وضوء غسل الوجه و الیدین است و مسح الرأس و الرجلین، آب به ندازه غسل ید یسری نداریم فقط می توانیم صورت و دست راستمان را بشوییم، آیا می گویند ما قادریم بر درک بعض وضوء؟ آیا ظاهر را می‌بینید؟ عرف اینجوری نیست، عرف ملاک را هم دخیل می داند می گوید ما وضوء می‌گیریم طاهر بشوییم، آخر این نیمه کاره چه وضوئی است، ما درک کردیم بعض وضوء را یعنی درک کردیم بعض ملاک وضوء را؟ این عرفی نیست.

و لذا ما این اشکال دلالی را داریم که تمسک به این حدیث در موارد شک در وحدت مطلوب که شاید ملاک صوم بسیط است، کسی که آب می‌خورد در روز ملاک صوم از او فوت می شود و لو إجتناب کند از اکل و نساء، کی می گوید که اگر این آقا که عاجز است از اجتناب از شرب آب بخورد ولی غذا و آمیزش با زن را ترک کند به او می گویند أنت تُدرِک بعض الصوم؟ مرکّب گاهی وحدت مطلوب است، در وحدت مطلوب نمی گویند أنت تُدرک بعض الصوم، آن در تعدّد مطلوب است که می گویند أنت تدرک بعضه.

اما بقیّه اشکال‌ها غیر از این دو اشکال که یکی اشکال سندی بود که فقط در غوالی اللئالی هست این حدیث بدون سند، و یکی هم این اشکال دلالی بود که ما عرض می کنیم، بقیّه اشکال‌ها به این روایت به نظر ما ناوارد است:

اشکال اول از مرحوم آخوند به روایت "ما لایدرک" و نقد آن

مثلا مرحوم صاحب کفایه فرموده است که این روایت مجمل است، "مالایدرک کلّه لایترک کلّه" مجمل است، چرا؟ برای این‌که نمی دانیم که مراد از آن این است‌که عجز از بعض افراد کلّی سبب سقوط تکلیف نمی شود به بقیّة الافراد، که می شود امر ارشادی، مثلا شما قادر نیستید بر روزۀ روز اول ماه رمضان، بیست و نه روز دیگر را روزه بگیرید، اینکه ارشاد است دیگر، عقل هم همین را می گوید، نمی دانیم این خطاب ارشادی است، یا اگر مراد از آن قاعدۀ میسور باشد که عجز از بعض از أجزاء کل سبب سقوط امر به بقیة الأجزاء نمی شود، یعنی شما بدانید اگر عاجز شدید از کل ما‌ نسبت به آن أجزائی که مقدور هست یک امر جدیدی جعل کردیم، امر ده جزء رفت ولی امر به این نه جزء آمد، این خطاب مولوی است نه خطاب ارشادی، چون این را که عقل نمی‌فهمد، آنوقت اگر بخواهید هر دو فرض را در نظر بگیرید می شود جمع بین معنیین، هم مولوی به لحاظ مورد دوم که قاعده میسور است و هم ارشادی به لحاظ مورد اول، این می شود إستعمال في معنیین، اگر هم بگویید یکی از این دو معنا مراد است خوب مجمل است، کدامیک مراد است؟

اقول: این ایراد درست نیست، اولا: ارشادی و مولوی بودن معنای مستعمل فیه را عوض نمی کند، اختلاف در داعی است، "أطیعوا اللّه و الرسول" این امر ارشادی است یا مولوی؟ به لحاظ أطیعوا اللّه ارشادی است به لحاظ و الرسول مولوی است، با اینکه همان "أطیعوا" قبلی است و تکرار نشده، داعی مختلف است، با اینکه هر دو بعث است و طلب است منتهی یکی به داعی ارشاد است یکی به داعی مولویـّت است، قابل جمع است.

ثانیا: چرا می گویید که به لحاظ مورد اول که می خواهد بگوید که عجز از بعض افراد کلّی عجز از روزه ماه رمضان سبب سقوط تکلیف به بقیّه افراد آن کلّی نمی شود، چرا می گویید این ارشادی است؟ نه مولوی است، منتهی مولوی تأکیدی است، این غیر از ارشاد است، مولوی تأکیدی با مولوی تأسیسی جمع می شود، بله اگر نبود "مالایدرک کلّه لایترک کلّه" در مورد اول همان امر اولی کافی بود برای ما، چون امر استقلالی است دیگر، هر روز یک امر استقلالی به صوم دارد، منتهی این خطاب "مالایدرک کلّه لایترک کلّه" نسبت به این مورد تأکید است، این که مشکلی ندارد.

اشکال دوم از مرحوم آخوند به روایت "لایدرک" و نقد آن

ایراد دوم در کفایه به این روایت این است که، گفته اند موصول در "ما لایدرک کله" شامل مستحبّ می شود یا نمی شود؟ قطعا می شود إختصاص به واجب ندارد، حالا که شامل مستحبّ می شود، هنوز هم می گویید "لایترک" ظهور دارد در وجوب؟ نسبت به آن مرکّبی که مستحبّ هست که اصلش مستحبّ است آیا شارع می گوید اگر عاجز شدی از یک جزء آن مستحبّ واجب است بقیه أجزاء را بیاوری؟ اصلش مستحبّ است حالا اتیان به باقی الأجزاء بعد العجز عن جزءٍ منه بشود واجب؟ این‌که نیست، پس عموم "ما لایدرک" نسبت به مستحبّ نمی‌گذارد که نهی در "لایترک" بشود نهی تحریمی، یا باید نهی کراهتی باشد یا جامع نهی أعمّ از کراهت یا حرمت، آنوقت دیگر شما نمی توانید اثبات کنید که در واجبات قاعدۀ میسور به نحو حکم الزامی وجود دارد.

صاحب کفایه فرموده: اگر نگوییم تقدّم ماء موصوله قرینه می شود که عموم او و شمول او نسبت به مستحبّات مقدّم باشد بر ظهور "لایترک" در نهی تحریمی، اگر این را نگوییم که تقدّم ذکر آن منشأ تقدّم رتبی آن می شود، که عموم موصول نسبت به مستحبّات باعث بشود که "لایترک" را از حمل بر حرمت باز بدارد، لاأقلّ تقدّم هم نداشته باشد تعارض که دارد، تعارضا تساقطا.

مرحوم آقای خوئی در جواب از این ایراد صاحب کفایه فرموده: قول به عدم فصل کجا رفته؟ اصل استحباب اتیان به باقی الأجزاء را ثابت بکن، با عدم الفصل وجوبش را هم در واجبات ثابت می کنیم، جناب صاحب کفایه! با این اشکال دوم معلوم می شود که شما مشکل ندارید با اصل استحباب، که مطلوب است، یعنی حالا که عاجز شدید از تمام أجزاء واجب مطلوب است باقی أجزاء را بیاوری، مطلوب باشد پس واجب هم هست، چون هیچکس قائل به تفصیل نشده، هیچکس قائل نشده که مستحب است ولی واجب نیست.

اقول: این فرمایش که ناتمام است، چنین چیزی ثابت نیست برای ما، بله آخرش اجماع مرکّب می شود، اجماع مرکّب که حجّت نیست، به قول صاحب کفایه می گوید عدم القول بالفصل است نه قول به عدم الفصل، اجماع مرکب است دیگر که هیچ کس نگفته، چون یا یک عدّه‌ای گفته اند قاعدۀ میسور به نحو وجوب است که واجب است اتیان به باقی الأجزاءِ واجب، یک عدّه هم اصلا قائل به وجوب که نیستند قائل به استحباب هم نیستند، این می شود اجماع مرکب، و اجماع مرکب هم که إعتباری ندارد.

جواب أصلی از این ایراد دوم این است‌که جناب صاحب کفایه! چه اشکالی دارد که مثل إغتسل للجمعة و الجنابة بشود؟ اطلاق "إغتسل" که وجوب را می‌فهماند نسبت به غسل جمعه از آن رفع ید شده و حمل شده بر استحباب، اما نسبت به غسل جنابت اطلاقش اقتضاء می کند وجوب را، إغتسل للجمعة و الجنابة، غسل جمعه دلیل داریم مستحبّ است، اما این دلیل نمی شود که و الجنابه اش را هم بگوییم مستحبّ است و واجب نیست، نه می گوییم واجب است، هیچ محذوری ندارد در لایترک کلّه هم بگوییم که إطلاق "لایترک" می گوید در واجبات قاعدۀ میسور إلزامی است ولی در مستحبّات قرینه داریم که قاعده میسور إلزامی نیست، این إستعمال لفظ در دو معنا نمی شود، بلکه تعدّد دالّ و مدلول است، إطلاق "لایترک" اقتضاء می کند که این نهی الزامی است، در مورد واجبات این اطلاق قید نخورده، ولی در مورد مستحبّات این اطلاق قید خورده، مشکلی ندارد که در مقام ثبوت نسبت به واجبات "لایدرک" مراد جدّیش وجوب باشد، نسبت به مستحبّات مستحبّ باشد.

و لذا به نظر ما این دو ایراد صاحب کفایه درست نیست.

فقط اشکال این حدیث، یک اشکال سندی است، و یک اشکال دلالی که لایدرک کلّه یعنی یدرک بعضه، ما می گوییم در مواردی که دلیل نداریم بر تعدّد مطلوب شبهۀ مصداقیّه یدرک بعضه است، فقط اشکال دلالی ما این است علاوه بر اشکال سندی، می ماند دو روایت دیگر که انشاء الله روز شنبه هشتم فروردین با همان تعدادی که محذور ندارند قم باشند انشاء الله برگزار می کنیم.

من عرض کردم به دوستان خیلی‌ها مایل بودند تعطیل بشود، اما عرض کردم شما یک وظیفه دارید در رابطه با خانواده هایتان، اگر مسافرت لازم است یا راجح است ماندتان هفته دوم مناسب است بمانید اصلا ترغیب نمی کنم شما را که بیایید، ولی من هم خودم یک احساس یک شبه وظیفه‌ای می کنم که این تعطیلات دو هفته‌ای جا نیفتد در حوزه، به اندازه کافی حوزه مجمع التعطیلات هست، تعطیلات دینی تعطیلات کشوری تعطیلات ‌اتفاقی در حوزه زیاد است، و لذا صلاح نمی دانم، گفت دو نفر بودند هر دو رفیق بودند یکی از دیگری تعریف می کرد می گفت به ایشان مراجعه کنید ایشان واردند، او هم می گفت آن آقا سواد ندارد به او اصلا مراجعه نکنید، این هم آمد اعتراض کرد ما این همه افراد را به تو ارجاع می دهیم تعریفت می کنیم ترویجت می کنیم، آیا درست است‌ک ه بجایش تو افراد را می گویی نیایند پیش ما؟ گفت: هر کسی به وظیفه‌اش عمل می کند، حالا ما و شما هر کدام به وظیفه‌ مان عمل کنیم.

اللّهم کن لولیّک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه في هذه الساعة و في کلّ ساعة ولیّا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیا و عینا حتّی تسکنه أرضک طوعا و تمتّعه فیها  طویلا، و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین.